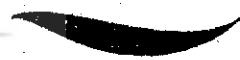
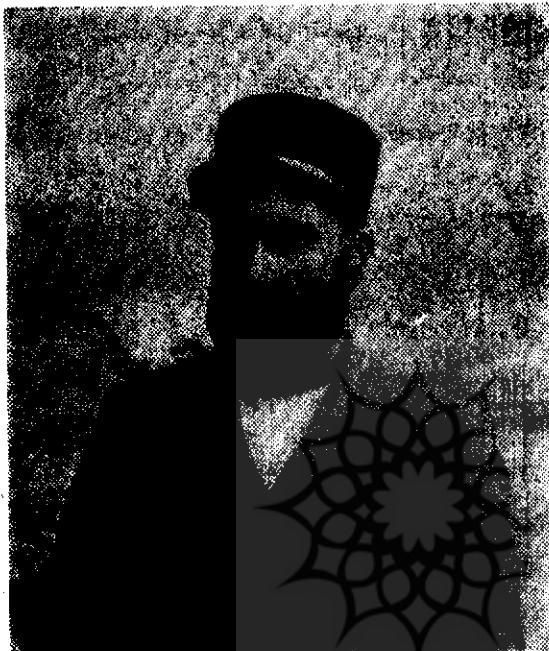


محمد باقر

سمیرمی

(نقاشی)

ادیب برومند



یکی از زبردست‌ترین استادان نقاشی در اوایل دوران قاجار و آغاز عهد پهلوی «میرزا محمد باقر سميرمی ملقب به نقاشی‌باشی» است که براستی باید وی را از سرآمدان هنر درسده اخیر دانست.

سمیرمی در سیرم به ختیاری بسال ۱۲۸۳ هجری قمری زاییده شد و در بزرگسالی باصفهان رخت اقامت کشیده و بسال ۱۳۵۳ قمری بدرود زندگی گفته است.

استاد فقید در آغاز جوانی به‌قصد تحصیل هنر نقاشی نزد برخی از استادان زمان با موهمند شروع کرده است ولی چون استعداد فوق العاده‌ی دوپیش‌رفتهای هنری از خود نشان میداده به‌حکم اتحاط زمان ملورد رشک استادان قرار

میگرفته است و چنانکه باید درپرورش دادن ذوق واستعداد او نمیکوشیده اند؛ بنچاره هنرمندما بدامان طبیعت پناه آورده و بامده خواهی از عنایات غیبی و آمادگی فطری، جلوه گاه زیباییهای آفرینش را بهترین استاد و آموزگار خود گرفته و باکوشش سرخختانه در کوته زمانی پیاپی گاه بلند هنر دست یافته است. سعیر می علاوه بر چیره دستی کم تغییری که در هنر نقاشی بدست آورده است سالها بفرار گرفتن زبان عربی و علوم اسلامی سرگرم بوده و درین رشته معلوماتی کسب کرده است؛ علاوه بر آن طبع شعری نیز داشته و گاهگاه ایاتی میسر وده و باشافران وادیبان امتهان دمساز بوده است. بیت ذیر را از زبان همدوقان و همدمان او که هم‌اکنون زنده هستند شنیده‌ام که از این نقل کرده‌اند:

منز نفری جو که نزد من عرف  
یك گهر بهتر که يك دریا صدف  
مزحوم سعیر می بالاستادان نقاشی همصر خود مانند (میرزا آقا امامی) و (منبع همایون) و آقای حاج مصود الملکی ارتباط و آشنایی نزدیک داشته و مخصوصاً با شادروان امامی سعیمانه دوست بوده است ولی برخلاف آنان که در مینیاتورسازی اشتها را داشته‌اند سعیر می در طبیعت سازی قویدست بوده است.

سعیر می بروز گارفرمانروایی مسعود میرزا ظل السلطان و سپس در دوران مشروطه در امتهان نزد رجال و خانان بختیاری منزلت و احترام داشته و بدرخواست آنان قلمدانهای نفیس و یا تابلوهایی از شبیه ایشان می‌ساخته ولی چون گذران زندگی او از راه کشاورزی بوده است و در آفریدن آثار هنری نظر بکیفتی کارداشته نه کمیت آن و اذین و آنچه از ذیر کلک سحر آفرین این نقش‌بند چیره دست بیرون آمده هر چند انگشت شمارست ولی بسیار گران‌بها و گرامی قدر بشمار میرود. در تکیه میر واقع در تخت پولاد امتهان چند‌امونه از شبیه‌سازی او متعلق بسران ایل بختیاری وجود دارد.

سعیر می در شبیه سازی بارنگ و روغن و یا آبودنگ توانایی بسیار داشته و بیکونه شگفت‌آوری سودتگری می‌گردد. علاوه بر آن در ترسیم منظره چراگاه و مرغزار و تصویر کوه و بیشه و دام و دد مثل گاو و گوسفند و آهو و شیر و پلنگ استادی ذیر دست بوده است.

یکی از هنرهای چشمگیر سعیر می‌کند که تقریباً منحصر باشست این است که بر روی قلمدانهای طریف در اندازه‌های کوچک و بزرگ با رنگ و روند صور تسازی و منظره پردازی می‌کرده و درینکار سخت و دقیق از دیگر استادان قلمدانساز که تنها با آب و رنگ کار می‌کرده‌اند ممتاز بوده است. خاصیت این سبک و سلیقه؛ جاافتاده‌تر و جاندارتر بودن نقش و اهمیت آن در توانائی خاص نقاش برای بکار بردن رنگ و روند در نقش‌های دین و طریف آنهم در محدوده قلمدان است.

سعیر می‌در قلمدانسازی دارای سبکی مستقل و شناخته شده است بطوریکه هر قلمدان شناسی بمحض دیدن کار او هر چند بدون رقم باشد هنروی را خواهد شناخت در حالیکه آثار سپاهی از استادان دیگر بدینکونه مشخص نیست و چه بسا که باهم ملتسب و مشتبه می‌گردد.

این هنرمند تواناً معمولاً بر روی قلمدان صورت یک زن خوش سیما و خوش پوش را نقش می‌زد و بر بالا وزیر صورت شکل طوطی را درحال نشستن بر روی شاخه درخت می‌کشیده و در دولطرف قلمدان مناظر طبیعی را در حالیکه یک شیر در کنار نیزاری خواهد بیده یا یک پیر در کمین شکار کردن آهوانست یا گاو و گوزن درحال چریدن در مرغزار هستند مجسم مینموده است گاهی نیز تصویر تمام قد «نورعلیشاه» را که از عرفای مشهور قرن سیزدهم و از چهره زیبا و محبویت بسیار برخورد دارد بوده بر روی قلمدان نشان میداده است. تجسم منظره غروب خورشید و شفق زیبا نیز مورد علاقه مرحوم سعیر می‌بوده و درین نقش - آفرینی ذوقی سرشار و دستی قوی داشته است. قلمدانهای نیز ازوی دیده شد که به جای یک صورت چند صورت زن را بر روی آنها نقش بسته است. قلمدانهای سعیر می‌همواره ارزنه و ممتاز و مطبوع طبع هنردوستان بوده و حتی در اروپا نیز معرف هنرمندی آن شادروان گردیده است.

سعیر می‌در شهر «صدقی» تخلص می‌کرده و عضوان چمن ادبی مرحوم شیدا دراصفهان بوده است بقراریکه آشنایان و معاشرانش می‌گویند مردمی فروتن و کم گوی و پاکدل و دیندار بوده و بقیاعت و ولادتگی روزگار می‌گذرانده است.

خدایش بیامر زاد - نمونه‌گی از اشعار او که دوست فاضل وارجمند آقای مجید اوحدی «یکتا» برای نگارنده این سطود فرستاده‌اند در زیر بنظر خوانندگان گرامی می‌رسد:

## (قوز بالا قوز)

عروی جن دید و گلفام شد  
 بشادی بنام نکو خواندشان  
 ذ پشت وی آن گوز برداشتند  
 شبی سوی حمام جنی دوید!  
 که هر یک زاهشن دل افسرده بود  
 نهاد آن نگون بخت، شادان قدم  
 نهادند قوزیش بسالای قوز  
 خرست آنکه هر کار هر جا کند  
 سخنهای بسامعی و خوشمزه

شبی گسوز پشتی بحمام شد  
 بر قصید و خندید و خنداندشان  
 ورا جنیان دوست پنداشتند  
 دگر گوز پشتی چو این را شنید  
 در آن شب عزیزی ذجن مرده بود  
 در آن بزم ماتم که بد جای غم  
 نسدانسته رقصید دارای قوز  
 خردمند هر کار، بر جا کند  
 ذ صدقی شنوای نکو جربزه

## پوششگاه عالم (غزل) طالعت فرنگی

بین چسان فلک از بیخ کند بنباش  
 ندانم از چه طرف رفت طاییر جانش  
 نکرد سیل فنا دیرو زود ویرانش  
 پدید آمد و کم گشت در بیابانش  
 که بود نام و نشان به ز آب حیوانش  
 تقلیبی نبود در دل سخنداش

کسیکه سر بغلک می‌کشید ایوا اش  
 شکستش این قفس جسم و شدنها در خاک  
 در این سر اکه بنا کرد خانه کآخر  
 هزار لشکر چون سلم و تور در این ملک  
 سکندر از چه طلب کرد آب حیوان را  
 بگیر پند **ز صدقی** که نقدی دغل است